

داستانک

چوپان و مشاور

چوپانی مشغول چراندن گله گوسفندان خود بود که سروکله یک اتومبیل آخرین مدل از میان گرد و غبار جاده پیدا شد. راننده اتومبیل جوانی شیک پوش بود. جوان سرش را از پنجره اتومبیل بیرون آورد و از چوپان پرسید: «اگر به تو بگویم که دقیقا چند رأس گوسفند داری، یکی از آن ها را به من خواهی داد؟» چوپان نگاهی به جوان تازه به دوران رسیده و رمه اش انداخت و جواب مثبت داد. جوان بلافاصله بالب تاپش که به اینترنت وصل بود سیستم جستجوی ماهواره ای (GPS) را فعال کرد. با مشخص شدن منطقه چراگاه، یک بانک اطلاعاتی با ۵۰ صفحه کاربرد Excel به وجود آورد و فرمول پیچیده عملیاتی را وارد کامپیوتر کرد. بالاخره ۲۰۰ صفحه اطلاعات خروجی سیستم را توسط یک چاپگر مینیاتوری همراهش چاپ کرد و آنگاه در حالی که آن ها را به چوپان می داد، گفت: «تو در اینجا دقیقا ۱۶۲۱ گوسفند داری». چوپان جواب داد: «درست است. حالا همین طور که قبلا توافق کردیم، می توانی یکی از گوسفندها را ببری.» مرد جوان یکی از گوسفندها را انتخاب کرد و آن را داخل اتومبیل گذاشت. وقتی کارمرد تمام شد، چوپان رو به او کرد و گفت: «حالا اگر من به تو بگویم که چه کاره هستی، گوسفند مرا پس خواهی داد؟» مرد جوان پاسخ داد: «بله، چرا که نه.» چوپان گفت: «تو یک مشاور هستی.» مرد جوان با تعجب گفت: «درست است، اما به من بگو که این راز کجا حدس زدی؟» چوپان پاسخ داد: «خیلی ساده. بدون اینکه کسی از تو خواسته باشد، به اینجا آمدی. برای پاسخ دادن به سوالی که خود من جواب آن را از قبل می دانستم، جایزه خواستی. مضافا این که هیچ چیز راجع به کسب و کار من نمی دانی، چون به جای گوسفند، سگ من را برداشتی!»

ایمان و باور

زن با لباس های کهنه و مندرس، با نگاهی مغموم وارد خواربار فروشی محل شد. از صاحب مغازه خواست کمی خواربار نسیه به او بدهد. می گفت شوهرش بیمار است و نمی تواند کار کند. بچه هایش گرسنه مانده اند. صاحب مغازه با بی اعتنائی محض به حرف هایش گوش کرد. زن نیازمند اصرار کرد: «آقا شما را به خدا. به محض این که بتوانم پولتان را می آورم.» صاحب مغازه در یک جمله کوتاه گفت که نسیه نمی دهد. مشتری دیگری که کنار پیشخوان ایستاده بود و گفت و گوی آن دو را می شنید گفت: «اشکال ندارد. خرید این خانم با من.» خواربار فروش عصبانی شد. وزن رانیا زنده نمی دانست و به همین دلیل دخالت مشتری غریبه را نمی پسندید. با تمسخر گفت: «لازم نیست. خود می دهی.» رو به زن فرید: «چه می خواهی؟ روی کاغذ بنویس و بده.» زن در حالی که با عجله در کیفش به دنبال کاغذ می گشت گفت: «همین الان. همین الان.» اما با جمله بعدی خواربار فروش بدنش یخ کرد: «بنویس و بگذار روی ترازو. به اندازه وزنش هر چی خواهی بیا.» زن با خجالت یک لحظه مکث کرد. بالاخره از کیفش تکه کاغذی درآورد و چیزی رویش نوشت و آن را روی کفه ترازو گذاشت. کفه ترازو کمی پایین رفت. زن به اشاره خواربار فروش نیاز هایش را یک به یک به زبان آورد: «لویا، نخود، عدس، برنج، شکر...» صاحب مغازه شروع به گذاشتن جنس در کفه دیگر ترازو کرد اما کفه ترازو برابر نشد! خواربار فروش و مشتری غریبه با تعجب به این صحنه نگاه می کردند. عاقبت شاهین ترازو را برداشت. زن با خوشحالی اجناس مورد نیازش را داخل کیسه ای که همراه داشت ریخت و رفت. خواربار فروش با تعجب و دلخوری کاغذ را برداشت و با صدای بلند نوشته روی آن را خواند: «ای خدای بزرگ، تواز نیاز من با خبری. خودت آن را برآورده کن.»

تقویم تاریخ

محاصره گرانا، مقدمه سقوط آندلس

۵۲۹ سال پیش، برابر با بیست و پنجم نوامبر ۱۴۹۱ میلادی، محاصره «گرانادا» آخرین شهر مسلمان نشین اسپانیا توسط نیروهای متحد آراگون و کاستیل آغاز شد. گرانادا سال بعد سقوط کرد و حکومت مسلمانان در اسپانیا پس از ۷۱۲ سال پایان یافت. مسلمانان در سال ۷۸۰ میلادی بخش بزرگی از شبه جزیره ایبریا شامل اسپانیا و پرتغال را تصرف کرده و در آنجا تشکیل حکومت داده بودند. اسپانیایی های این مسلمانان را «مورو» به معنی «تیره پوست» می نامیدند. مورهای آن زمان ترکیبی از اعراب، بربرها و سیاهان شمال غربی آفریقا بودند.

خروج انگلستان از خاک ایالات متحده

۲۳۷ سال پیش، برابر با بیست و پنجم نوامبر ۱۷۸۳ میلادی، آخرین واحدهای ارتش انگلستان از طریق بندر نیویورک خاک آمریکا را ترک کردند و به این ترتیب حضور نظامی بریتانیا در این کشور پس از ۲ قرن پایان یافت. از سال های نخست قرن هجدهم، فعالیت های استقلال طلبانه در آمریکا رشد کرد و به صدور اعلامیه استقلال آمریکا در چهارم جولای ۱۷۷۶ میلادی انجامید. انگلستان از اولین سال های قرن هفدهم حضور خود در آمریکا را آغاز و آن منطقه را برای فعالیت تجاری بازرگانان انگلیسی آماده کرده بود.

مرگ بنیان گذار هنر گرافیک در ایران

۱۵ سال پیش، برابر با پنجم آذر ۱۳۸۴ خورشیدی، مرتضی ممیز، طراح گرافیک، تصویرگر و استاد دانشگاه در ۶۹ سالگی درگذشت. ممیز از آن جهت که طرح و بنیان گذار رشته گرافیک در ایران است پدر هنر گرافیک ایران نامیده اند. ممیز لوگو یا به قول فرهنگستان زبان و ادب فارسی «نشان واره» های بسیاری را برای سازمان ها، شرکت ها و موسسات ایرانی طراحی کرده است که برخی از آن ها مثل سایپا، شهرداری تهران و سازمان آتش نشانی جزو معروف ترین و شناخته شده ترین لوگوهای کشور به شمار می روند.

خالق نواهای ماندگار آثار سینمایی

۱۴ سال پیش، برابر با پنجم آذر ۱۳۸۵ خورشیدی، بابک بیات، آهنگساز، نوازنده، تنظیم کننده و آهنگساز فیلم، به دلیل نارسایی کبد در تهران درگذشت. بابک بیات را بیشتر با موسیقی فیلم هایی که ساخته می شناسند. او موسیقی فیلم را بعد از انقلاب با فیلم مرگ یزدگرد ساخته بهرام بیضایی ادامه داد و در سال های بعد برای فیلم های «شاید وقتی دیگر»، «مسافران»، «کشتی آنجلیکا»، «عروس پرده آخر»، «طلسم»، «مردسرس»، «جهان پهلوان تختی»، «دست های آلوده»، «اتوبوس قرمز»، «دوزن»، «شیدا»، «سریال سلطان و شبان» و در حدود ۹۰ فیلم سینمایی موسیقی نوشت. آخرین سریالی که بیات برای آن موسیقی ساخت ولایت عشق بود.

معا

ساکن ۲۵ میلیون ساله کره زمین

داشته باشند و در نتیجه پروتئین و کربوهیدرات کمتری هم مصرف کنند.

- مورچه خوارها از سنین بزرگسالی، بینایی ضعیفی دارند. آن هانی توانند رنگ های زیادی را تشخیص بدهند. در عوض، حس بویایی در آن ها بسیار قوی است. حس بویایی آن ها تقریبا ۴ برابر بیشتر از قدرت بویایی انسان تخمین زده شده است!
- رژیم غذایی مورچه خوارهایی که در باغ وحش ها نگهداری می شوند بر پایه میوه ها تعریف شده است. البته یافتن میلیون ها مورچه برای خوراک این حیوانات، در دسرهای خاص خودش را دارد.
- مورچه خوارهای بالغ و غول پیکر شناگران بسیار ماهری هستند. آن ها می توانند کیلومترها شنا کنند، بدون این که خسته شوند. آن ها همچنین بسیار سریع می روند. حداکثر سرعت یک مورچه خوار بالغ تقریبا ۵ کیلومتر در ساعت است. برگردان از فکت سایت

مورچه خوارها را به شکل خمیر درمی آورند. هضم اسید فرمیک موجود در بدن مورچه ها و مورچه ها فقط از معده قوی این موجود برمی آید.

- به دلیل وجود چنگال و بازوهای بزرگ، اغلب مردم تصور می کنند که مورچه خوارها از خانواده خرس هستند. این حیوانات بسیار قوی هستند و یک ضربه محکم و شدید آن ها، ممکن است یک جگوار یا تمساح متوسط را از بین ببرد.
- مورچه خوارها بچه هایشان را بر پشت کمرشان حمل می کنند. این کار نه تنها باعث می شود که والدین بهتر از فرزندان شان مراقبت کنند، بلکه موجب می شوند این موجودات عظیم الجثه تر نشان داده شوند و دیگر حیوانات را ترسانند!
- مورچه خوارها در بین تمام پستانداران کمترین دمای بدن را دارند. دمای بدن آن ها تقریبا ۳۲ درجه سانتی گراد است. همین مسأله باعث می شود که این حیوانات از نظر فیزیکی، متابولیسم کمتری

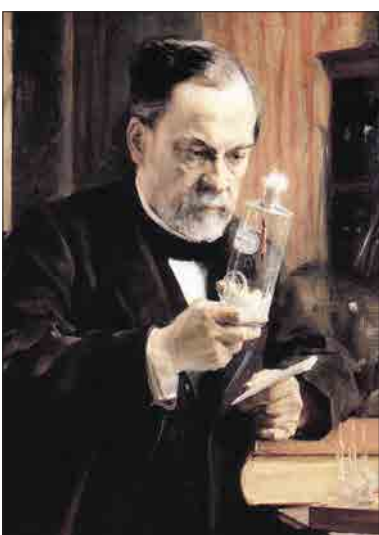
مورچه خوارها به طور طبیعی، بومی ۱۴ کشور محسوب می شوند. هندوراس، نیکاراگوئه، کاستاریکا، پاناما، کلمبیا، گویان، فرانسه، سورینام، اکوادور، پرو، برزیل، بولیوی، پاراگوئه و آرژانتین. شاید ندانید اما اصلی ترین غذای مورچه خوارها را به رغم نام شان مورچه ها تشکیل می دهند. مورچه خوارها تقریبا ۲۵ میلیون سال است که بر روی کره زمین زندگی می کنند.

- طول زبان یک مورچه خوار بالغ تقریبا ۶۰ سانتی متر است. بزاق این حیوان به مثابه یک سلاح چسبناک و محکم، راه را برای فرار طعمه می بندد. مورچه خوارها می توانند هر دقیقه ۱۵ بار زبان شان را زدها خارج کنند.
- مورچه خوارها روزانه حدود ۳۵ هزار مورچه و مورچه را می خورند، یعنی حدود یک میلیون در ماه! مورچه خوارهای بالغ صفحات سختی در دهان شان دارند که با کمک آن، مورچه ها و



درس تاریخ

اختراع تصادفی دینامیت، مقدمه تولد جایزه نوبل



۱۵۳ سال پیش، برابر با بیست و پنجم نوامبر ۱۸۶۷ میلادی، آلفرد نوبل، شیمی دان و اسلحه ساز شهیر سوئدی رسماً اعلام کرد ماده منفجره ای قوی با عنوان «دینامیت» را اختراع کرده است. نیتروگلیسرین خطرناک ترین ماده منفجره ای است که انسان آن را می شناسد. نوبل آزمایش های انفجاری اش را با نیتروگلیسرین انجام می داد و چون از امنیت این ماده چندان مطمئن نبود، مرتباً روش هایی را برای حمل و نقل و ایمن ماندن آن از آسیب امتحان می کرد. او بعد از مدتی به طور اتفاقی متوجه شد نیتروگلیسرین به وسیله «دیاتومه» که نوعی خاک رس است کاملاً جذب می شود. همین اتفاق ساده یعنی ترکیب نیتروگلیسرین و خاک دیاتومه منبع الهام نوبل برای تهیه فرمولی شد که می توانست منجر به انفجار شود. نوبل این کشف خود را ثبت و نام «دینامیت» را برایش انتخاب کرد. این اختراع هم دنیای معدن کاوی را متحول کرد و هم انقلابی در جنگ ها به وجود آورد. نوبل بعداً برای جبران اختراع این ماده منفجره مرگبار، دارایی اش را وقف اهدای جایزه «نوبل» - به کسانی کرد که به بشریت خدمتی بزرگ کرده باشند.

شرح بی نهایت

خم ابرو

شامش از صبح فروزنده در آویخته است / شبش از چشمه خورشید برانگیخته است گوئی آن که گلستان رخس می آراست / سنبل افشاند و بر برگ سمن ریخته است یا نه مشاطه زبی خوشبختی کرد عبیر / گرد آینه چشمش به خطا بیخته است تا چه دید دست که آن سنبل گل فرسا / دست ها بسته و از سر در آویخته است نتوان در خم ابروی سیاهش پیوست / آن که پیوند من سوخته بگسیخته است تازدی در دل من خیمه به اقبال غمت / شادی از جان من غم زده بگریخته است جان خواجه ز غبار قدمت خالی نیست / رانک با خاک سرکوت بر آمیخته است (خواجو)

راز پنهان

ای به عالم کرده پیدا راز پنهان مرا / من کیم کز چون تویی بویی رسد جان مرا جان و دل پردرد دارم هم تو در من می نگرو / چون تو پیدا کرده ای این راز پنهان مرا زار زوی روی تو در خون گهرم روی از آنک / نیست جز روی تو در من چشم گریان مرا گرچه از سرپای کردم چون قلم در راه عشق / پا و سر پیدا نیامد این بیابان مرا گر امید وصل تو در پی نباشد رهبرم / تا ابد ره در کشد وادی هجران مرا چون تویی دانی که در مان من سرگشته چیست / دردم از حدش چه می سازی تو در مان مرا جان عطار از پیریشانی است همچون زلف تو / جمع کن بر روی خود جان پریشان مرا (عطار)